

سایه های کنگره

(درآمدی بر لغات دخیل در قرآن کریم)

۱

عبدالوهاب شاهرودی

استادیار گروه الهیات

چکیده:

سخن از لغات دخیل در قرآن کریم، از موضوعات کهن در مباحث قرآن شناسی است که تا به امروز نیز در مجامع علمی جهان در موضوعات زبان شناسی، ریشه شناسی و فقه اللغه مطرح می باشد و به نگارش آناری - چه در قدیم و چه در جدید - انجامیده است *

وجود یا عدم معربات در قرآن کریم، از قرون نخستین مورد گفتگو بوده است که البته دقت در سخنان دو گروه ما را به این نکته رهنمون می سازد که هر دو گروه جوابی یک حقیقت اند و نزاع آنها لفظی است و هر یک از زاویه ای به موضوع نگریسته اند *

آنچه از قرآن کریم به دست می آید این نکته است که از ابتدای نزول آیات، بر جهانی و ابدی بودن این کتاب تکیه شده است و خطاب های این کتاب، عام است و روی سخن در آن با نوع انسان، از هرگونه رنگ، نژاد و زبان، در طی قرون و اعصار می باشد و این البته جز از رهگذار عرضه ی زبانی جهانی - که همان زبان فطرت، یعنی فرهنگ جهانی است - شدنی نیست و این یعنی: تکیه بر معانی مشترک و ابدی، لیکن از نظر ظاهر و صورت ناگزیر بوده است که یک قالب پذیرد و آن همان زبان عربی است *

به هر حال، هم عربی بودن قرآن درست است و هم وجود لغات دخیل در آن؛ و این امر با قداست قرآن کریم تعارض ندارد و همه ی این لغات ساخته پروردگار است *

کلید واژه ها: قرآن کریم، وام واژه، زبان عربی، حقایق

مقدمه :

سخن از واژگان دخیل (loan Words; Foreign Vocabulary) در قرآن کریم از دیر باز در تاریخ اندیشه ی اسلامی مطرح بوده است و امروزه درمجامع علمی جهان از جنبه های گوناگون حائز اهمیت است و موضوعی است زنده و دل نشین ، چه درمباحث زبان شناسی (Linguistics) ، ریشه شناسی (Etymology) ، فقه اللغه (Philology) و شاخه های دیگر زبانی ، یادر مطالعات و تحقیقات قرآن پژوهی ، مانند علوم قرآنی (معربات) وزمینه های نزدیک مانند علم تفسیر ، ترجمه و ...

لغات بیگانه در قرآن مجید یا زبان عربی ، موضوعی مستقل یا غیر مستقل را درنگاشته های قرآنی یا غیر آن تشکیل می دهند و آثاری گران قدر دراین زمینه ، پی ریخته اند که برای آنان که خواهان بررسی کامل تر هستند ، یاسیر تحول موضوع رادنبال می کنند ، به برخی از آنان اشاره می نماییم :

۱- الاشتقاق (ابن درید ، م ۳۲۱ ق)

۲- الاشتقاق (ابو هلال عسکری ، م ۳۹۵ ق)

۳- فقه اللغه (ابو منصور ثعالبی ، م ۴۲۹ ق)

۴- المعرب (ابو منصور جوالیقی ، م ۵۳۹ ق)

۵- المهدب (سیوطی ، م ۹۱۱ ق)

۶- المتوکلی (سیوطی)

۷- المزهر (سیوطی)

۸- القول المذهب فی بیان ما فی القرآن من الرومی و المعرب (حلبی تاذفی ،

م ۹۳۶ ق)

۹- شفاء الغلیل^۲ (خفاجی ، م ۱۰۶۹ ق)

۱۰- الا لفاظ الفارسیه المعربه (ادی شیر ، ط ۱۹۰۸ م)

- ۱۱- بررسی هایی درباره ی واژه های دخیل فارسی در عربی کهن (۱)
 صدیقی، ط ۱۹۱۹ م در گو تینگن آلمان)^۲
- ۱۲- سواء السبیل فی معرفه المعرب و الدخیل (توماس آرنولد ، م ۱۹۳۰ م)
- ۱۳- واژه های دخیل آرامی در زبان عربی (زیگموند فرانکل ، ط ۱۹۶۲ م)^۴
- ۱۴- واژه های ایرانی در آرامی تلمودی (تلگدی)
- ۱۵- لغات دخیل در قرآن کریم^۵ ، (آرتور جفری)^۶
- ۱۶- دیوان دین (حبیب الله نویخت)
- ۱۷- فرهنگ واژه های فارسی در زبان عربی (امام شوشتری ، ط ۱۳۴۷)
- ۱۸- الالفاظ المعربه الموضوعه (عمر رضا کحاله)
- ۱۹- المفصل فی الالفاظ الفارسیه المعربه (صلاح الدین منجد ، ط ۱۹۷۸ م)
- ۲۰- لغات بیگانه (لیب بیضون)
- ۲۱- دائره المعارف اسلام (مقالاتی در مورد تک واژه های معرب قرآنی)
- ۲۲- راه های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی ، پیش از اسلام^۷ (آذرتاش
 آذرنوش)
- از آثار غیر مستقل می توان از :
- ۲۳- مقدمتان فی علوم القرآن (باب فی ذکر الالفاظ التي فی کتاب و للغات
 العجم بها تعلق)
- ۲۴- البرهان فی علوم القرآن (زرکشی ، نوع ۱۷)
- ۲۵- الاتقان فی علوم القرآن (سیوطی ، نوع ۳۳ فی ماقع بغير لغه العرب)
- یا دیگر تالیفات عمده در علوم قرآنی نام برد که بخشی را بدین مهم اختصاص
 داده اند

یاد کرد این نوشته ها نیز بدان سبب است که در قرآن کریم ، کم و بیش لغاتی از زبان های گوناگون آمده است که آگاهی از تغییرات و تحولات آنها در دیگر زبان ها ضروری می نماید که بررسی همه جانبه ی آن ها از تخصص و حوصله ی این مقاله بیرون است .^۸

آخرین کار پژوهشی در این عرصه ، اثر آرتور جفری است که از نگارش آن افزون از نیم قرن می گذرد^۹ و واکنش های گوناگونی را برانگیخته است ولی تحقیقات هنوز ادامه دارد و خاورشناسان قرآن پژوه این زمینه را ، رشته ی مستقل در کارهای علمی خود قرار داده اند .^{۱۰}

وجود یا عدم معربات در قرآن کریم از قرون نخستین محل گفتگو بوده است به حکم آیاتی فراوان ، که در آنها از نزول قرآن کریم به زبان عربی یاد می کنند مانند :

انا انزلنا قرآنا عربیا لعلکم تعقلون (یوسف / ۲)

وکذلک انزلناه قرآنا عربیا و (طه / ۱۱۳)

کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا ... (فصلت / ۳)

انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون (زخرف / ۳)

وهذا لسان عربی مبین (نحل / ۱۰۳)

وآیات دیگر - که از عربی بودن قرآن یاد می نماید - گروهی وجود معربات را در قرآن کریم منکر شده اند از نامداران این تفکر می توان از : محمد بن ادریس شافعی ، قاضی ابو بکر باقلانی و ابو عبیده یاد کرد این گروه به جمله ای از ابو عبیده استناد می کنند که می گوید:

من زعم ان فی القرآن لسانا سوی العربیه فقد اعظم علی الله القول^۹

واین ها احتجاج به سخن پروردگار کرده اند که می فرماید : انا جعلناه قرآنا عربیا (زخرف / ۳) ؛ البته این گروه براین باورند که واژه ای را که عرب گرفت و بر

اوزان خویش از آن صیغه ساخت و..... از رهگذر نقل والتباس، جزو زبان آنها گردیده است و حتی از این هم فراتر رفته اند - که بالغت و قرآن سازگارتر است - و آن این که قرآن، معجزه زبان عربی در هدایت و ارشاد و حفظ زبان و وحدت بخشیدن به لهجه های گوناگون بر اساس فصیح ترین و روشن ترین و پاکیزه ترین الفاظ می باشد *

افزون براین، برخی گفته اند: زبان عربی از قدیمی ترین زبان های موجود است که قبل از اسماعیل و ابراهیم و پیش از کلدانیان و عبرانیان و یونانیان - و حتی قبل از زبان فارسی - وجود داشته است و بسیار از کلمات آن در طی تاریخ از بین رفته است شاید برخی الفاظ که گمان برده می شود اصل آن از زبان عربی نیست، ریشه ی آن از کلمات نابود شده (بائده) باشد که ادعا شده است غیر عربی (عجمی) هستند و برخی در این زمینه آثاری نگاشته اند *

گروهی دیگر در مقام پاسخ، به وجود معربات در قرآن کریم اعتراف کرده اند و بر آنند که مفسران نخست چون: ابن عباس، مجاهد و عکرمه بر این قول بوده اند؛ البته به قول جوالیقی این گروه از ابی عبیده آگاه تر هستند منتهی این ها بر روشی هستند و آنها بر راه دیگر، و هر دو گروه مصیب اند بدان سبب که کلمات غیر عربی را قوم عرب به زبان خویش تلفظ کرده است و عربی شده است *

دقت در دیدگاه دو گروه ما را بدین نکته رهنمون می نماید که دیدگاه هردو دسته به اعتباری درست است و از دیگر جهت نادرست^{۱۱}، و مصداق همان اندیشه ی کلی در تفکر بشری است که مولوی می فرماید:

این حقیقت دان نه حق اند این همه نی بکلی گمراهند این رمه....

پس مگو کین جمله دم ها باطل اند باطلان بر بوی حق دام دل اند^{۱۱}

این دو نظر با فراز و نشیب و با تحقیقات ابتدایی و بسیط و غیر زبان شناسانه در نزد لغت شناسان تا به امروز ادامه یافته است و همگان، چه لغت شناسان عرب مانند: سبکی

، ابن حجر ، ابن درید و سیوطی و دیگران و چه خاورشناسان بر وجود معربات در قرآن ، اعتراف دارند با این تفاوت که خاورشناسان واژگان فزون تری را در پوشش لغات معرب قرار داده اند دراینجا ناگزیر از چند یاد آوری هستیم :

۱- ضمن ارج نهادن به مساعی خاورشناسان - که بررسی آثار وافکار وگرایش ها و محورهای پژوهش آنان فرصتی جدا می طلبد ، به علل چندی که مهم ترین آنها : عدم دست یابی به منابع اصلی ، نبودن درشرایط و محیط درخور این گونه پژوهش ها ، اندیشه های قالبی و پیش داوری و ذهنیت قبلی و عدم آشنایی کامل به زبان عربی و می باشد تحقیقات جان فرسا و سخت کوشانه ی آنها را نارسا جلوه می دهد .^{۱۲}

۲- زبان ، که در فرهنگ ، نهادی بنیادین به شمار می رود درتغییر و تحول دائم است و آمیختگی ها ، تعامل ، و دادوستد ها چنان فراوان و گسترده ، و درتاریکی قرون و اعصار است که گاه درپژوهش ها جز سایه های کم رنگ چیزی از آنها برجا نمی ماند که البته همین شبخ ها ، مقدمه ی جرقه ها و درنهایت پدید آیی راهی روشن می گردند ، دراین جا کار پژوهش گر سخت می شود .

۳- گاه در ادعای معرب بودن واژه ها ، بدون عرضه ی دلیل شتاب شده است و پنداشته اند که آمدن کلمه ای درعربی یا غیر آن ، یا نزدیکی الفاظ عربی با بیگانه و دخیل در زیر بنا و معنا ، برای معرب بودن کلمه ، کافی است و موجبات این اشتباه عوامل زیر است :

الف - شاید تشابه بین دو لفظ اتفاقی باشد بدون این که یکی از دیگری گرفته باشد .

ب - الفاظ سامی و مشابه آن در ادوار قبل از اسلام وارد فارسی گردیده اند و از این رو شاید لفظی فارسی در اصل ، عربی پنداشته شده است حال آن که دراصل از زبان سامی بوده است .

ج - علمای لغت قرابت بین زبان عربی و اخوات سامی آن را در نیافته اند و به سبب عدم تحقیق درگوش های زبان عربی ، هرلفظ معروف در سریانی را - به عنوان نمونه - دخیل در زبان عربی پنداشته اند و این الفاظ را سامی الاصل ندانسته اند .

د - دعوی معرب بودن جز بادلائل روشن از اشتقاق ، تاریخ تطور یا خروج کلمه - از ویژگی هایی که بدان کلمات عربی تشخیص داده می گردند - یا دیگر موارد درست نیاید .

۴- زبان های مختلف و متعدد درجهان ، در ابتدا از چند زبان محدود جدا شده اند - چنان که تمدن ها و فرهنگ ها و نژادها و ادیان چنین اند - و سپس درپویه ی تاریخ به پراکندگی و تفرق و گستردگی روی نهاده اند و البته این امر ، عامل تعالی و رشد اقوام و ملل و فرهنگ ها شده است لیکن چشم آدمیان را در طول تاریخ ، تنها تعدد و کثرت و اختلاف پر کرده است تا وحدت وهم دلی وهم زبانی ؛ و اگر از منظری مشرف و چشم اندازی بالا نگریسته شود و کنگره ها از میان برداشته شود وحدت بر تمام این قلمرو ها سایه خواهد افکند و جان مایه ی تلاش آدمیان را ایجاد وحدت - بین امور به ظاهر متضاد و مختلف - خواهیم دید چرا که هنر ، ادراک وحدت است ، علم ، تبدیل کثرات به وحدت است ، اخلاق ، تبدیل دویی ها به وحدت می باشد و دین دعوت به وحدت نگری است (قبله ی واحد ، خدای واحد ، پیامبر واحد ، تلاش واحد و) ، چنان که درابتدا بوده است و درانتها چنین خواهد شد مولانا فرماید :

منبسط بودیم ویک جوهر همه	بی سرو بی پا بدیم آن برهمه
یک گهر بودیم همچون آفتاب	بی گره بودیم و صافی همچو آب
چون به صورت آمد آن نور سره	شد عدد چون سایه های کنگره
گنگره ویران کنید از منجیق	تا رود فرق از میان این فریق ^{۱۳}

مولانادر تمثیل مشورت خداوند با فرشتگان نیز می فرماید :

مفترق شد آفتاب جان هسا
چون نظر در قرص داری خود یکی است
تفرقه در روح حیوانی بود
روح انسانی کنفس واحده است
عقل جزو از رمز این آگاه نیست
عقل را خود با چنین سودا چه کار
دردرون روزن ابدان هسا
وآنکه شد محبوب ابدان درشکی است
نفس واحد روح انسانی بود ...
روح انسانی سفال جامد است
واقف این سر بجز الله نیست
کر مادر زاد با سرنا چه کار^{۱۴}

نگاهی بنیادین از ورای کنگره های کثرت و با نگرش عقل کلی به ادیان ، فرهنگها و اندیشه ها ما را به چنان اشتراک و وحدت راهنماست که آدمی به شگفتی می افتد ، و گاه چنین به نظر می رسد که از یکدیگر اقتباس کرده اند .

۶- پژوهش جامع الاصراف ، نقاط مشترک فراوان و مارا بدین لطیفه رهنمون است که این امور ریشه ی واحد دارند و جرقه ی نخستین در پدید آیی آنها ، از رهگذر وحی است و الهام و اشراق ؛ و پیدایش بینش ها و دانش ها همه و همه به چشمه سار وحی می پیوندد و در دنباله ، در سرزمین های گوناگون ، این سیلاب به راه افتاده است و خرد جمعی نوع بشر آن رابه رودخانه ی بزرگ علم و اندیشه در پیوسته است .^{۱۵} مولانا در این زمینه گوید :

این نجوم و طب وحی انبیاست
عقل جزوی، عقل استخراج نیست
عقل وحس را ره سوی بی ره کجاست
جز پذیرای فن و محتاج نیست
لیک صاحب وحی تعلیم اش دهد
اول او ، لیکن عقل آنرا فزود^{۱۶}
قابل تعلیم و فهم است این خرد
جمله حرفت هایقین از وحی بود

حال با یاد کرد موارد قبلی - که حکم ساقه و مقدمه را داشتند - به قسمت اصلی موضوع برمی گردیم که : هیچ یک از مرزهای جغرافیایی ، نژادی ، فرهنگی ، زبانی و سیاسی و که در ملل روی زمین مشاهده می شوند واز همه ی آنها عامل جدایی

و تفرقه ساخته اند اموری اصیل و ذاتی نیستند و همه این گونه گونی ها بسان تفاوت های موجود در طبیعت ، جلوه های مختلف یک حقیقت اند و نشان دهنده ی کثرت و غنای در وجود است ، همچون هر گل ، که رنگی دارد و بویی و ویژگی هایی ، و از رائحه ی دل انگیز و الوان چشم نواز آنها می توان مست شد فرهنگ ها نیز ویژگی ها و خواص و فوایدی دارند که همه ی آنها در راه حرکت انسان به سوی مبدا متعالی خویش اندازه گیری می شوند و این اختلاف ها و تفاوت ها، نه تنها مایه ی دشمنی و جدایی نباید قرار گیرند بلکه آشنایی و آگاهی و بهره گیری از این فرهنگ هاست که تکامل مادی و معنوی راه به همراه دارد و گرنه درنگ در اسامی و نام ها ، جز اختلاف و تنازع و در نهایت به هدر دادن نیروها چیزی به همراه ندارد مولانا را در این مقال ، مثال اندر مثال است اندرین معنی مثالی خوش شنو :

گفت دانایی برای دوستان	که درختی هست در هندوستان
هر کسی کز میوه ی او خورد و برد	نی شود او پیرونی هرگز بمرد... .
تو به صورت رفته ای ای بی خبر	زان زشاخ معنی ای ، بی یارو بر
تو به صورت رفته ای گم گشته ای	زان نمی یابی که معنی هشته ای... .
هر که جوید نام ، اگر صاحب ثقه است	همچو تو نو مید و اندر تفرقه است
در گذر از نام و بنگر در صفات	تاصفات ره نماید سوی ذات
گم شوی در ذات و آسایی ز خود	چشم تو یکرنگ بیند نیک و بد
اختلاف خلق از نام اوفتاد	چون به معنی رفت آرام اوفتاد ^{۱۷}

به راستی اگر بتوان انسان را از عالم صورت و کثرت به عالم معنا و وحدت روان کرد - که کاری است بس مشکل - در آنجا این اختلافات باقی نمی ماند و آدمیان در گلزار پر ریاحین و در شاخ سارهای گلستان پر بار و بر ، بسر می برند و اصولا حرکت رسولان و مصلحان در طی تاریخ اندیشه ی بشری بر این اساس بوده است که توده ها را

به معانی (خدای واحد و توجه به ارزش های اخلاقی و ...) به خوانند ، از هر زبان و قوم و نژاد و دین و فرهنگ که باشند مولوی این حقیقت را در تمثیل انگور خواهان چنین بیان می دارد :

<p>آن یکی گفت این به انگوری دهم گر بدی آنجا بدادی صلح شان^{۱۸} آرزوی جمله تان را می دهم این درم تان می کند چندین عمل... از خلیفه ی حق و صاحب همتی کز صفاشان بی غش و بی غل کند مسلمون را گفت نفس واحده ورنه هر یک دشمن مطلق بدنند باشد از توحید ، نی ما و تویی^{۱۹}</p>	<p>چهار کس را داد مردی یک درم صاحب سری عزیزی صد زبان پس بگفتی او، که من زین یک درم چونک بسپارید دل را بی دغل گفت خود خالی نبودست امتی مرغ جان ها را چنان یکدل کند مشفقان گردند همچون والده نفس واحد از رسول حق شدند اتحادی خالی از شرک و دوویی</p>
--	--

اختلاف افراد و اندیشه ها ، و نزاع ها ، بدان سبب است که از حقیقت - که واحد است همچون انگور - بی خبرند و به حقایق آفرینش راه نبرده اند که اگر صاحب سر و راز دانی - که زبان مرغان و ارواح را می شناسد - آنان را از اختلافات لفظی به حقیقت و معنا گذر دهد ، فتنه بر می خیزد چنان که به برکت وجود حضرت نبوی (ص) عداوت از میان انصار برخاست :

<p>یک زدیگر جان خود آشام داشت ... صد هزاران ذره را داد اتحاد... فهم را ترسم که آرد اختلال از نشاط دوربینی ، در عمی ... در نیاید برفخیزد این دوویی</p>	<p>دو قبیله کاوس و خزرج نام داشت آفرین بر عشق کل اوستساد گر نظایر گویم اینجا در مثال هم سلیمان هست اکنون ، لیک ما تا سلیمان لسیمن معنوی</p>
---	---

جمله ی مرغان ، منازع بازوار
 بشنوید این طبل باز شهریار
 ز اختلاف خویش سوی اتحاد
 هین زهر جانب روان گردید شاد
 حیث ما کتتم فولوا وجهکم
 نحوه هذا الذی لم ینهکم^{۲۰}

مگر جز این است که دعوت جهانی ، توجه به زبان واحد - که همان زبان فطرت است - و اصول و مفاهیم و معانی و ارزش های ابدی و مشترک دارد نه به زبان و نژاد و فرهنگ خاص ؟ و اگر جزاین بود که دعوت بر اساس امور زود گذر و غیر اصیل و ظاهری و صوری مانند سرزمین و زبان و نژاد بود هرگز امکان نداشت اقوام و ملل پراکنده و گوناگون را گرد یک محور و یک مشعل فراهم آورد پس :

ای بسا هندو و ترک هم زبان
 ای بسا دو ترک چون بیگانگان
 پس زبان محرمی خوددیگر است
 همدلی از همزبانی بهتر است
 غیر نطق و غیر ایما و سبج
 صد هزاران ترجمان خیزد ز دل^{۲۱}

مولانا این حقیقت را در دیگر تمثیل چنین می سراید :

همچو آن یک نور خورشید سما
 صد بود نسبت به صحن خانها
 لیک ، یک باشد همه ی انوارشان
 چون تو برگیری تو دیوار از میان
 چون نماند خانها را قاعده
 مومنان مانند نفس واحده
 فرق و اشکالات آید زین مقال
 ز آنک نبود مثل ، این باشد مثال...
 هم مثال ناقصی دست آورم
 تا زحیرانی خرد را و آخرم^{۲۲}

از مثال های ناقص در می گذریم و به کتاب پروردگار روان می شویم ، دینی که داعیه ی ابدی و جهانی دارد ، کتابی که در پی آن است تا ابدیت را برای بشریت رقم زند ، آیا می تواند در این حصارها محدود شود ؟ خیر ، آیات زیر را باهم می نگریم :

... و ما هی الا ذکری للبشر (مدثر / ۳)

... و اعصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا... (آل عمران / ۱۰۳)

... قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم ... (آل عمران / ۶۴)

و اوحی الی هذا القرآن لا نذرکم به و من بلغ ... (انعام / ۱۹)

... ان هو الا ذکر للعالمین (تکویر / ۲۷)

و ما ارسلناک الا کافه للناس بشیرا و نذیرا ... (سبا / ۲۸)

قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا ... (اعراف / ۱۵۷)

این ها و دیگر آیات بیانگر عام و جهانی بودن خطابات قرآنی است و روی سخن آن ، با نوع انسان در طول زمان می باشد و خطاب نه تنها متوجه قوم عرب نیست ، که گاه آنان را در پذیرش حق نسبت به دیگران سخت تر و لجاجت تر می داند ،^{۲۳} و اقوام دیگر را نرم تر و حق پذیر تر ؛ و مگر جز این است که گروندگان نخستین به اسلام ، از دیگر اقوام فزون تر بودند تا قوم عرب ، و حتی از اهل قریش عرب نژاد^{۲۴} آری :

حسن زبصره ، بلال از حبش ، صهیب از روم

ز خاک مکه ابو جهل این چه بوالعجبی است^{۲۵}

و هرگاه در تاریخ اسلام ، فخر به استخوان های پوسیده ای چون : خون ، نژاد و سرزمین و ... فخر شده است توسط پیامبر بزرگوار اسلام (ص) طرد و نفی شده است و در مقابل به ارزش هایی چون : ادراک ، اندیشه ، ایثار ، دانش ، تقوا و جهاد و ... دعوت شده است ضمن آن که اصل وجود زبان ها ، نژاد ها ، ملیت ها و فرهنگ ها به عنوان یک واقعیت خارجی ، نفی نشده است و اصولا تکتک در طبیعت سبب زیبایی و طراوت خلقت است و موجب تعارف ، که :

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم

شعوبا و قبائل لتعارفوا ... (حجرات / ۱۳)

بگذاریم و بگذریم ، لازم آمد باز رفتن زین مقال ؛ در این سخن بودیم که در ابتدا زبان ها ، فرهنگ ها و نژادها و ... وحدت داشته اند و ریشه ی اندیشه بشری به الهام و

وحی پروردگار باز می گردد و این اختلافات اصیل و ذاتی نیستند و روبنایی و عارضی می باشند و در ابتدا بر اندیشه ی بشر ، توحید^{۲۶} حاکم بوده است و کسانی مانند ماکس مولر^{۲۷} و دیگران نیز براین باور^{۲۸} بوده اند که :

مردم همه به فطرت توحید زاده اند این شرک عارضی بود و عارضی یزول^{۲۹} فرهنگ ها و به پیروی از آن زبان ها - که در زمره ی نهادهای اولیه در تکوین یک ملیت و فرهنگ به شمار می روند - در جریان استمرار و حرکت خویش که به بالندگی و فربه گی آن انجامیده است و هنوز هم ادامه دارد با برخورد و تماس با دیگر فرهنگ ها و زبان ها تغییر شکل داده اند ، عناصری را جذب کرده اند و باهاضمه ی خود سازگار یافته اند و برخی مواد واجزا را کنار زده اند همچون جدا شدن چشمه سارها از کوهسار و روان شدن درکوی و برزن و آبراه ها ؛ این عناصر ، گاه با ذات آن فرهنگ و تمدن ، تلائم و هماهنگی دارد ، گاه نه ؛ و گرنه اصل آمیختگی فرهنگ ها و زبان ها امری طبیعی است و از آن گریزی نیست ، و اصولا در طبیعت ، فرهنگ خالص ، اندیشه ی خالص ، زبان خالص و نژاد خالص نداریم و اگر فرهنگی مرزها را به روی خود ببندد - که امکان آن هم وجود ندارد - به مرگ زود رس خود کمک کرده است و چنان که نهال ناگزیر از تغذیه و رشد و نمو است فرهنگ ها نیز بالندگی خود را در این داد و ستد ها می یابند و هیچ فرهنگی از این خصیصه (التقاط) برکنار نیست و گویا خواست خداوندی در وجود فرهنگ های گوناگون و تعامل آنهاست تا از این رهگذر به شناخت یکدیگر و در نتیجه رشد و تکامل دست یابند گویی فرهنگ ها و تمدن ها در تکامل پی در پی و شستشوی مستمر هستند که توقف و تصور و پندار کمال عین نابودی است که :

زان نمی پرد به سوی ذوا الجلال
کوگمانی می برد خسود را کمی
علتی بتر ز پندار کمال
نیست اندر جان تو ، ای ذودلال^{۳۰}

تعالی خود فردی و خود جمعی (فرد و جامعه) در گرو عدم احساس استغنا و بهره گیری پیاپی است رفتن و رفتن و رفتن ، وهویت آدمی در گرو همین سفر است آری :

من غلام آنک اندر هر ربساط خویش را واصل نداند بر سباط^{۳۱}
همان طور که وجود فرهنگ ها به عنوان یک واقعیت مستقل اجتماعی ، تاریخی ،
طبیعی ، نسبت به انسان فرهیخته ، موجب تعارف و تکامل متقابل است از دیگر سو ، با
استناد ناقصان بدان ، موجب تفارق و تفرقه می گردد و مرزبندی های گوناگون را پدیدار
کرده است و خود نوعی تحدید بشمار می رود که از دیر باز برای همگان - به ویژه
عارفان - ایجاد تنگنا کرده است چنان که آنان همواره از تنگنای الفاظ به گاه عرضه ی
معانی نالیده اند و نطق و زبان را به مثابه ی ساحل بحر معانی و اندیشه^{۳۲} دانسته اند
آری :

لفظ چون و کرسست و معنی طایرست جسم جوی و روح آب سایرست
چه تعلق آن معانی را به جسم چه تعلق فهم اشیا را به اسم^{۳۳}
و خواهان آن بوده اند تا :

صوت و گفت و حرف را برهم زنم تا که بی این هر سه با تودم زنم
حرف چه بود تا تو اندیشی از آن صوت چه بود خار دیواررزان^{۳۴}
قرآن کریم هم که چشمه سار وحی است و خود فرهنگ فرهنگ ، از این
خصیصه (تحدید معانی به گاه عرضه در قالب الفاظ) برکنار نیست القاء معارف ابدی
و بلندرا گریزی از قالب نیست ، که گاه رهنم اندیشه است این قالب (زبان عربی قرآن)
گر چه خود رفیع و صخره سان است و به زبان عربی آن روزگار وحدت بخشید و خود
نقطه اوج آن به شمار می رود و عربی عصر جاهلی و پس از آن را - باهمه ی اوج -
درمحاق برد که به قول ملای روم :

صد هزاران دفتر اشعار بود پیش حرف امی اش عار بود^{۳۵}

لیکن باز مجال پرواز معانی در آن محدود است و شاهد مقصود بزودی از لابلای
الفاظ رخ بر نمی تابد و در گرو عوامل فراوان است چه رسد به دیگر زبان ها ، که

جدیدتر و نوتر هستند و هنوز راه تکامل را پی می گیرند و عوامل محدود کننده ، بیشتر در آنها وجود دارد از این رو گروهی زبان جهانی را پیشنهاد کرده اند ،^{۳۶} حال این شدنی است یا نه - که درمعانی امکان آن وجود دارد چنان که شعر شکسپیر^{۳۷} را آینه ی جهانی^{۳۸} قلمداد کرده اند - بایستی زبان شناسان پاسخ دهند و شاید در گرو وحدت فرهنگ ها و در نهایت غلبه ی یک فرهنگ باشد که البته لازمه ی آن کمال عقلانی و رشد فکری و پافشاری بر نقاط مشترک می باشد که همان پرداختن به روح امور ورها کردن پوسته هاو کالبد ها والفاظ و چنگ زدن به گوهر ادیان و فرهنگ ها - که همان فطرت است - در سرلوحه ی آن قرار دارد بلی :

آن ندا کاصل هر بانگ و نواست	خودندا آنست واین باقی صد است
ترک و کرد و پارسی گو و عرب	فهم کرده آن ندای بی گوش و لب
خودچه جای ترک و تاجیک است و زنگ	فهم کرده ست آن ندارا چوب و سنگ
هردمی از وی همی آید ، الست	جوهر و اعراض می گردند هست
گر نمی آید بلی زایشان ولسی	آمدنشان از عدم باشد بلی ^{۳۹}

ابن عربی ، این حقیقت - چنگ زدن به گوهر ادیان - را چنین می سراید :

پیش از این اگر دین دوستم بامن نزدیک نبود او را انکار و نکوهش می کردم ؛
اما امروز صفحه ی دل من پذیرای هر صورتی شده است ،

چراگاه آهوان و صومعه ی راهبان ؛

خانه ی بتان و کعبه ی طائفان ، الواح تورات و اوراق قرآن ؛

دین من عشق است و هر جا آن قافله رود به دنبال او دین و ایمان رافرستم^{۴۰}

یعنی ، اصل و منشاء همه ی ادیان آسمانی است و چون مصدر آنها باری تعالی

است همه برحق بوده اند ، ادیان در ذات و گوهر وحدت متعالی دارند ؛ آری :

ده چراغ ار حاضر آید در مکان هریکی باشد به صورت غیر آن

فرق نتوان کرد نورهر یکی
 اطلب المعنی من الفرقان وقل
 چون به نورش روی آری بی شکی
 لا نفرق بین آحاد الرسل
 صد نماند یک شود چون بفشری^{۱۱}
 گرتو صد سبب و صد آبی بشمری

(ادامه دارد)

پای نوشت ها :

۱- همه ی موارد یاد شده در زمره ی معربات قرآنی نیستند لیکن در این آثار از این مباحث دیده می شود و اصولاً در معاجم و تفاسیر، کم و بیش از لغات دخیل، سخن به میان آمده است که به برخی از آنها بر مبنای تحول زمانی اشاره می نماییم :

عمرین العلاء (۶۸ - ۱۵۷ ق)

سیبویه (۱۲۱ - ۱۶۱ ق) در کتاب

کسای (۱۱۲ - ۱۸۹ ق) در معانی القرآن

ابو عمر الشیبانی (۹۶ - ۲۰۶ ق) در معانی القرآن

ابو عبیده (۱۱۴ - ۲۱۰ ق) در معانی القرآن

فراء (۱۴۴ - ۲۰۷ - ق) در معانی القرآن

اصمعی (۱۲۳ - ۲۱۶ ق) در اشتقاق الاسماء

ابو عبید (۱۶۰ - ۲۲۴ ق) در الغریب المصنف فی اللغة

مبرد (۲۱۰ - ۲۸۵ ق) در الکامل فی اللغة

ثعلب (۲۰۰ - ۲۹۱ ق) در معانی القرآن

زجاج (۲۳۰ - ۳۱۱ ق) در معانی القرآن و اعرابه

ابن درید (۲۲۳ - ۳۲۱ ق) در جمهره اللغة

ابن فارس (۳۲۹ - ۳۹۰ ق) در معجم مقاییس اللغة ، مجمل اللغة ، الصحابی فی فقه اللغة

ابن جنی (۳۳۰ - ۳۹۰ ق) در الخصائص

جوهری (۳۳۲ - ۳۹۲ ق) در صحاح اللغة

واصولا در کتب معاجم از العین (خلیل) تا لسان العرب، قاموس المحيط، تاج العروس و ... نیز این مباحث عرضه شده است و در ابتدا در لابلای مباحث نحوی یا به گاه بحث از عناوینی چون مجاز القرآن، غریب القرآن و معانی القرآن آورده شده اند و سپس در معاجم، و درانتها راه استقلال را پیموده است.

۲- این اثر ذیل بر کتاب المعرب (جوالیقی) به شمار می رود.

3- Siddigi . A

4- Frankel . S

۵- از نویسندگانی چون: نلدکه (Noldeke)، بلاشر (Blacher)، بل (Bell)، سیل (Sail)، پیکتال (Pikhtal)، وات (Watt)، ردول (Rodwell) و جفری (geffery) باید یاد کرد که در قرآن پژوهی گام زده اند. و نیز ر. ک. به: محمود رامیار، تاریخ قرآن، چاپ دوم، موسسه ی انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۲، ص ۶۲۱.

6- A . geffery . the foreign vocabulary of the quran . 1938

۷- این اثر مقدمه ی بررسی واژه های ایرانی در شعر جاهلی به شمار می رود و کار آرتور جفری را پی می گیرد.

آرتور جفری، واژه های دخیل در قرآن کریم، ترجمه ی فریدون بدره ای، چاپ اول، انتشارات طوس، تهران ۱۳۷۲، ص ۱۱۳.

۸- نگارش آن به سال ۱۹۳۸ میلادی بر می گردد در مورد برخی از واکنش ها ر. ک: محمد حسین روحانی، "نقدی بر کتاب واژه های قرآن کریم"، آینه ی پژوهش، سال چهارم، شماره ی پنجم، (بهمن و اسفند ۱۳۷۲). که مادر این مقاله از آن فراوان بهره برده ایم.

۹- دکتر عبدالوهاب عزام در مقدمه ی کتاب المعرب (جوالیقی) این افراد را از پیروان این دیدگاه می داند (ص ۴۱).

۱۰- قال ابو عبیده: والصابغ عندی مذهب فیه تصدیق القولین جمیعا؛ و ذلک ان هذه الحروف اصولها عجمیه كما قال الفقها، الا عنها سقطت الی العرب... فمن قال انها عربیه فهو صادق، ومن قال عجمیه فهو صادق.... و ذکر الجوالیقی فی المعرب (ص ۵) مثله وقال فیه عجمیه بالا اعتبار الاصل، عربیه باعتبار الحال.... (سیوطی، المزهر، ج ۱، ص ۲۶۹).

۱۱- جلال الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، به اهتمام نصرالله پور جوادی، چاپ اول، موسسه ی انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳، دفتر دوم، ص ۴۱۱.

۱۲- رینولدا . ا . نیکلسون ، تصوف اسلامی و رابطه ی انسان و خدا ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی ، چاپ اول ، انتشارات طوس ، تهران ۱۳۵۸ ، مقدمه ، ص بیست (در آنجا آمده است که : اگر مستشرقی گفت : ماست سفید است همیشه جای این احتمال را در ذهن خود نگاه دارید که یا ماست اصلا سفید نیست یا اثبات سفیدی ماست مقدمه ای است برای نفی سیاهی از زغال) ،

۱۳- مولوی ، همان ، دفتر اول ، ص ۴۳ (تمثیل پیغمبران حق اند).

۱۴- همان ، دفتر دوم ، ص ۲۵۷ .

۱۵- اندیشه ی بشری نیز از دریای تجلیات الهی بر عقول ابنای بشر است که بایستی متصل به دریای علم ربوبی - با تلاش مستمر و عنایت حق - گردد تا از نابودی رها شود و بقول مولانا :

همچو مستغنی کز آبش سیر نیست بر هر آنچه یافتی بالله مه ایست
بی نهایت حضرت است این بارگاه صدر را بگذار، صدرتوست راه

مولوی ، همان دفتر سوم ، ص ۱۱۲ (داستان دقوی) . اندیشه ی اتصال علوم به انبیا در کتب پیشین مانند الاعلام النبوه (ابوحاتم رازی) و در پاسخ های او به پسر زکریا آمده است و اصولا جهان بینی علم قدیم چنین بوده است و در تمام فرهنگ ها و ادیان ، علوم به انبیا (طاط درمصر ، اخنوخ در یهود ، هوشنگ در ایران و ادريس در اسلام ، که همه ، همان هرمس در یونان هستند) نسبت داده می شده است مولانا نیز در داستان سلیمان و عقیقیر ، پزشکی را به سلیمان نسبت می دهد و می گوید :

پس طیبیان از سلیمان زان گیا عالم ودانا شدندی مقتدا

همان ، دفتر چهارم ، ص ۳۷۲ . وحتى پیدایش زبان ها را به انبیا نسبت می دهد (اعلام النبوه ، ص ۲۸۶) و برخی از حکما را در شمار انبیا می دانند (مانند جالینوس ، بقراط و بطلمیوس) و سیوطی نیز در کتاب الاتقان فی علوم القرآن (نوع ۶۵) فصلی در تطور و پیوستگی علوم به رسولان باز می کند .

۱۶- همان ، دفتر چهارم ، ص ۳۵۵ . ایمان و حکمت (علم) در گذشته ، خاستگاه واحدی داشتند و آن چشمه سار وحی بوده است و امروزه نیز شاعر نامدار انگلیسی ، الیوت ، آمریکا را سرزمین لم یزرع (Waste land) می نامد که در آن از بارش ایمان خبری نیست .

در این که اصل علوم یا زبان ها توقیفی است یا نه ، بحث های فراوانی شده است که شاید گسترده ترین آنها را در کتاب المزهرفی علم اللغه (سیوطی) و اعلام النبوه (رازی) می توان دید .
مولوی ، همان ، دفتر دوم ، صص ۴۵۲ - ۴۵۴ . (تمثیل درخت زندگی) .

۱۷- این صاحب سر که زبان مرغان را (ارواح ، که رمزی از انسان ها هستند) با خصائل متضاد می داند به زبان دین - که زبان مرغان ، یعنی مردمان است - از بارگاه جانان آگاهی یافته است و او سلیمان است که باتسلیم قوای متضاد درجان خویش به آفرینش احاطه یافته است و چون سوسن صد زبان گردیده است و زبان استعداد ها (ارواح و نفوس) را می داند حافظ می فرماید :

عارفی کوکه کند فهم زبان وسوسن تا بپرسد که چرا رفت و چرا باز آمد

شمس الدین محمد ، دیوان خواجه حافظ شیرازی ، با تصحیح و سه مقدمه و حواشی و تکمله و کشف الایات و کشف اللغات ، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی ، چاپ پنجم ، سازمان انتشارات جاویدان ، تهران ۱۳۶۳ ص ۱۱۰ .

۱۸- مولوی ، همان ، دفتر دوم ، صص ۴۵۴ - ۴۵۷ . (تمثیل انگور خواهان) .

۱۹- همان ، دفتر دوم ، صص ۴۵۶ - ۴۵۸ (اتحاد اوس و خزرج) .

۲۱- همان ، دفتر دوم ، ص ۷۵ (سلیمان و هدهد) . زبان همدلی ، زبان سلیمان و هد هد بامرغان است که برخی مانند رعدی آذرخشی و ابتهاج ، زبان نگاه را پیشنهاد کرده اند .

۲۲- همان ، دفتر چهارم ، ص ۳۰۳ .

۲۳- انعام / ۸۹ و نساء / ۱۳۳ .

۲۴- نوعا حاملان علم و مشعل داران فرهنگ درادوار بعد ، به قول ابن خلدون از ایرانیان هستند در این زمین بنگرید به : مرتضی مطهری ، خدمات متقابل اسلام و ایران ، چاپ نهم ، انتشارات صدرا ، تهران ۱۳۵۷ ، ص ۴۴۳ .

۲۵- شمس الدین محمد ، همان ، ص ۱۲ .

26-Monothelism

27-Maux Muller (1823 - 1900)

۲۸- مولر در کتاب پیدایش و تطور دین و دانش تطبیقی ادیان بر این باور است که اصولا نزدیک به دو قرن کسانی مانند دبروس ، اسپنسر ، تایلور ، فریزر ، لویی برول ، مارت ، دورکهم و لویی اشتروس و دیگران بر شرک (از هر نوع آن از فی تی ش ، توتم ، آنی میسم ، مانا و آنیما تیسیم و) - در تحلیل ادیان ابتدایی - پافشاری کردند تا در قرن بیستم این دیدگاهها (بویژه سیطره ی نظریه ی تایلور ، که به وجود ارواح در تحلیل ادیان ابتدایی تمسک می کرد و آن را مجموعه ای از ترهات بیهوده می دانست) بی اعتبار شد و هر آیین از ادیان ابتدایی مرحله ای از عقاید دینی تلقی گردید و بویژه

اشمیت (w . Schmidt) در کتاب بنیاد تصور خدا ، که محصول ۴۰ سال تحقیق است و ۱۱ هزار صفحه را در بر می گرفت ، اصل ادیان را نوعی توحید دیرینه دانست که بعدها به صورت هایی از شرک درآمد بود و دین بدوی در نزد انسان نخستین از مقوله اعتقاد به خدای صانع واحد تلقی شد . در این مورد ر . ک . به : عبدالحسین زرین کوب ، در قلمرو وجدان چاپ اول ، انتشارات علمی ، تهران ۱۳۶۹ ، ص ۴۳ .

۲۹-جلال الدین همایی ، مولوی نامه . چاپ ششم ، موسسه ی نشر هما ، تهران ۱۳۶۶ ، ج ۲ ، ص ۹۵۳ . بیت از آقا محمد رضا قمشه ای (م ۱۳۰۶ ق) - معروف به صهبا - می باشد .

۳۰-مولوی ، همان ، دفتر اول ، ص ۱۹۸ .

۳۱- همان ، دفتر اول ، ص ۲۰۱ .

32-Logos

۳۳-مولوی ، همان ، دفتر دوم ، صص ۴۳۱ - ۴۳۲ .

۳۴-همان . دفتر اول ، ص ۱۰۶ .

۳۵-همان ، دفتر اول ، ص ۳۴ .

۳۶- زبان نگاه یا اسپرانتو و ...

37-Willam Shakespear (1546 - 1616)

38-Universal Mirror

۳۹-مولوی ، همان ، دفتر اول ، ص ۱۲۸ (داستان پیر چنگی) .

۴۰-ترجمه ی آزاد از شعر نامدار ابن عربی . تسامح از ویژگی های بارز اسلام است که خاور شناسان هم نیز کم و بیش بر آن صحنه گذارده اند و در گفتار اهل بیت (ع) و کردار آنان نیز این خصیصه فراوان نمونه دارد که پذیرش آن سینه ای به فراخنای هستی ، می طلبد تا گوهر های دانش آنان عرضه شود و گرنه بسیاری از مردم به سرعت دست به تکفیر می زنند و گاه ریختن خون شخص - ولو امام سجاد (ع) باشد - روا می دارند .

۴۱-مولوی ، همان ، دفتر اول ، ص ۴۲ .

منابع :

قرآن کریم (ترجمه ی محمد مهدی فولادوند)

ابن عربی ، محیی الدین : ترجمان الاشواق ، ترجمه و شرح از رینولد . ا . بیکلسون ، پیشگفتار
دکترمارتین لینگز ، ترجمه و مقدمه ی گل بابا سعیدی ، چاپ اول ، انتشارات
روزنه ، تهران ۱۳۷۷ .

ابن عطیه و دیگران : مقدمتان فی علوم القرآن ، به تصحیح ارثر چفری ، الطبعة ؟ مکتبه
الخانجی ، مصر ۱۹۵۴ م .

اقبال لاهوری ، محمد : کلیات ، مقدمه و حواشی از م . درویش ، چاپ دوم ، سازمان
انتشارات جاویدان ، تهران ۱۳۶۱ .

بلخی ، جلال الدین محمد : گزیده ی غزلیات شمس ، به کوشش محمد رضا شفیعی
کدکنی ، چاپ ششم ، شرکت سهامی کتابهای جیبی ، تهران ۱۳۶۵ .

..... : مثنوی معنوی ، به تصحیح رینولد . ا . نیکلسن ، به اهتمام نصرالله پور
جوادی ، موسسه ی انتشارات امیر کبیر ، تهران ۱۳۶۳ .

جفری ، آرتور : واژه های دخیل در قرآن کریم ، ترجمه ی فریدون بدره ای ، چاپ اول ،
انتشارات توس ، تهران ۱۳۷۲ .

حافظ ، شمس الدین محمد : دیوان خواجه حافظ شیرازی ، با تصحیح و سه مقدمه و
حواشی و تکمله و کشف الایات و کشف اللغات ، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی
شیرازی ، چاپ پنجم ، سازمان انتشارات جاویدان ، تهران ۱۳۶۳ .

رازی ، ابوحاتم : اعلام النبوه ، تحقیق و تصحیح و مقدمه صلاح الصاوی و غلامرضا اعوانی ،
چاپ اول ، انجمن شاهنشاهی فلسفه ی ایران ، تهران ۱۳۹۷ / ۲۵۳۶ .

رامیار ، محمود : تاریخ قرآن ، چاپ سوم . موسسه ی انتشارات امیرکبیر ، تهران ۱۳۶۹ .

روبینز ، آر ، اچ : تاریخ مختصر زبان شناسی ، ترجمه ی علی محمد حق شناس ، چاپ
سوم ، نشر مرکز ، تهران ۱۳۷۳ .

روحانی ، حسین : نقدی بر کتاب واژه های دخیل در قرآن کریم ، آینه ی پژوهش ، سال
چهارم ، شماره ی ۲۳ (بهمن و اسفند ۱۳۷۲) .

زرکشی ، بدر الدین : البرهان فی علوم القرآن ، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم ، الطبعة
الثانیة ، دارالمعرفة ، بیروت ۱۳۹۱ / ۱۹۷۲ .

زرین کوب ، عبدالحسن : در قلمرو وجدان ، چاپ اول ، انتشارات علمی ، تهران ۱۳۶۹ .

- سروش ، عبدالکریم : " پلورالیسم ، صراط های مستقیم " کیان ، سال هفتم ، شماره ی ۳۶ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۷) .
- : " تفسیرمتین متن " ، ترجمه احمد نراقی ، کیان ، سال هفتم ، شماره ی ۳۸ (آبان و آذر ۱۳۶۶) .
- سیوطی ، جلال الدین : الاتقان فی علوم القرآن ، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم ، الطبعه الثانيه ، منشورات رضی ، بیدار ، عزیزی ، قم ۱۳۶۳ .
- : ریشه یابی واژه ها درقرآن (شرح و ترجمه ی رساله ی المتوکلی) ، ترجمه ی محمد جعفر اسلامی ، چاپ دوم ، شرکت سهامی انتشار ، تهران ۱۳۶۲ .
- : المزهرة فی علوم اللغة و انواعها ، شرحه و ضبطه و صححه و عنوان موضوعاته و علق حواشیه محمد احمد جاد المولی ، محمد ابوالفضل ابراهیم و علی محمد البجاوی ، الطبعه ؟ داراحیاء الکتب العربیه ، قاهره ، بی تا .
- مطهری ، مرتضی : خدمات متقابل اسلام و ایران ، چاپ نهم ، انتشارات صدرا ، تهران ۱۳۵۷ .
- نیکلسن ، رینولد . ۱ : تصوف اسلامی و رابطه ی انسان با خدا ، ترجمه ی محمد رضا شفیعی کدکنی ، چاپ اول ، انتشارات توس ، تهران ۱۳۵۸ .
- همایی ، جلال الدین : مولوی نامه ، چاپ ششم ، موسسه ی نشر هما ، تهران ۱۳۶۶ .